

The Rhetoric of Metaphor in American Political Discourse against Iran: From Literary Device to a Cognitive Instrument of Power (2002–2026)

Morteza Barati 

Department of Language and Literature Education, Farhangian University, Tehran, Iran.
mt.barati@cfu.ac.ir

Abstract

This study seeks to demonstrate that, in American political discourse against Iran, metaphor is not merely a rhetorical or decorative device, but a cognitive mechanism that structures audience perception and renders political action possible or justifiable. The central problem is how metaphorical language serves power and erases the boundary between “description” and “prescription.” To address this question, the study examines ten examples drawn from statements made by senior American officials between 2002 and 2026. If metaphor is more than a rhetorical device, how does it predetermine political decisions? Apparently, before any decision about war or sanctions is made, a linguistic “frame” takes shape that constrains the range of available options. The questions, then, are: Which conceptual domains have constructed this frame in American discourse against Iran, and how have they done so? Has the Iranian side, in response to this frame, lacked an independent linguistic mechanism of its own? The hypothesis is that metaphor, before serving as a tool of persuasion, functions as a tool of “constraint.” This study draws on two foundational theories: Conceptual Metaphor Theory (Lakoff & Johnson, 1980, pp. 3–6), which regards metaphor not as a feature of language but as a feature of thought, and Critical Metaphor Analysis (Charteris-Black, 2004, pp. 34–39), which examines metaphor in relation to ideology and power. The analysis was conducted in three stages: identification, interpretation, and explanation. The findings can be summarized under three main themes. First, American discourse reduces Iran from a “state” to a “phenomenon,” ranging from the “axis of evil” to a “cult of death” and the “Stone Age.” Each time, Iranians are excluded from the circle of human beings with whom negotiation is possible. Second, violence is naturalized through embodied metaphors such as “strangling,” “maximum pressure,” and “collapse,” as though Iran’s economy and government were collapsing of their own accord, with no one responsible or to blame. Third, war is

Cite this article: Barati, M. (2026). The Rhetoric of Metaphor in American Political Discourse against Iran: From Literary Device to a Cognitive Instrument of Power (2002–2026). *Political science*, 29(2), p. 171-194.
<https://doi.org/10.22081/psq.2026.75417.3170>

Received: 2026-01-21

Revised: 2026-05-10

Accepted: 2026-06-08

Published online: 2026-07-01

Type of article: Research Article

Publisher: Bağır al-Olum University

©2026/authors retain the copyright and full publishing rights



transformed into entertainment and spectacle through video games and promotional clips, rendering its human cost invisible. In response, Iranian discourse has also employed metaphors such as the “Great Satan” and “soft war,” both of which exclude the United States from the category of a “trustworthy party” and bring any form of compromise closer to being construed as betrayal. The conclusion is that the two sides, through two corresponding sets of metaphors, have narrowed the space for reconciliation. This study shows that metaphor, before serving as a tool of persuasion, functions as a tool for “determining the available options.” When an enemy is portrayed as “inherently evil” or “pre-civilizational,” negotiation appears not as a difficult choice but as a logical error. When sanctions are described as “strangulation,” responsibility is shifted away from the decision-maker. Accordingly, the hostility between the United States and Iran cannot be explained solely in terms of geopolitical rivalry or the nuclear program; language also plays a significant role in constructing and perpetuating this hostility. In summary, these metaphors ultimately advance three strategic objectives of the United States: entrenching Iran’s image as an existential threat, legitimizing pressure and military action, and reproducing regional hegemony.

Keywords: Conceptual Metaphor, American Political Discourse, Anti-Iranian Sentiment, Critical Metaphor Analysis, Delegitimization, 2026 Iran War, Embodiment of Violence.

بلاغت استعاره در گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران: از آرایه ادبی تا ابزار شناختی قدرت (۲۰۰۲-۲۰۲۶م.)

مرتضی براتی^{۱۵}

گروه آموزش زبان و ادبیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. mt.barati@cfu.ac.ir

چکیده

در گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران، استعاره صرفاً صنعتی بلاغی و آرایشی نیست، بلکه سازوکاری شناختی دارد که ادراک مخاطب را سازمان می‌دهد و کنش سیاسی را ممکن یا موجه می‌سازد. پرسش بنیادین این است که چگونه زبان استعاری در خدمت قدرت قرار می‌گیرد و مرز میان «توصیف» و «تجویز» را از میان بر می‌دارد. برای پاسخ، ده نمونه از سخنان مقامات ارشد آمریکایی از ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۶م. بررسی شده است. تحلیل داده‌ها در سه مرحلهٔ شناسایی، تفسیر و تبیین انجام شده است. یافته‌ها در سه محور خلاصه می‌شود: نخست، گفتمان آمریکایی ایران را از «دولت» به «پدیده» تقلیل می‌دهد؛ از «محور شرارت» تا «فرقهٔ مرگ» و «عصر حجر» و اینکه ایرانیان هر بار از دایرهٔ انسان‌هایی که می‌توان با آنها مذاکره کرد، بیرون می‌روند. دوم، خشونت از طریق استعاره‌های بدن‌مند («خفه‌کردن»، «فشار حداکثری»، «سقوط») به امری طبیعی تبدیل می‌شود؛ گویی اقتصاد و حکومت ایران خودبه‌خود فرو می‌پاشند و کسی مسئول و مقصر این امر نیست. سوم، جنگ به سرگرمی و نمایش بدل می‌شود (بازی‌های رایانه‌ای، کلیپ‌های تبلیغاتی)، تا هزینهٔ انسانی آن دیده نشود. در برابر، گفتمان ایرانی نیز از استعاره‌هایی مثل «شیطان بزرگ» و «جنگ نرم» بهره گرفته است؛ دو استعاره‌ای که آمریکا را از دایرهٔ «طرف قابل اعتماد» بیرون می‌برند و هرگونه سازش را به خیانت نزدیک می‌کنند. نتیجه آنکه دو طرف، با دو مجموعه استعارهٔ متقارن، فضای مصالحه را تنگ کرده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که استعاره، پیش از آنکه ابزار اقناع باشد، ابزار «تعیین گزینه‌ها» است. وقتی دشمن «ذاأا شرور» یا «پشتامدن» تصویر شود، مذاکره نه یک انتخاب دشوار، بلکه یک خطای منطقی می‌نماید. وقتی تحریم «خفه‌کردن» نام بگیرد، مسئولیت آن از دوش تصمیم‌گیرنده برداشته می‌شود؛ بنابراین دشمنی آمریکا و ایران را نمی‌توان تنها با رقابت ژئوپلیتیک یا برنامه هسته‌ای توضیح داد. زبان در ساختن و تداوم این دشمنی سهم مهمی دارد. در یک جمع‌بندی، این استعاره‌ها در نهایت سه هدف راهبردی آمریکا را پیش می‌برند: تثبیت ایران به مثابهٔ تهدید وجودی، مشروعیت‌بخشی به فشار و اقدام نظامی، و بازتولید هژمونی منطقه‌ای.

کلیدواژه‌ها: استعاره مفهومی، گفتمان سیاسی آمریکا، ایران‌ستیزی، تحلیل استعارهٔ انتقادی، مشروعیت‌زدایی، جنگ ایران ۲۰۲۶م، بدن‌مندسازی خشونت.

استاد به این مقاله: مرتضی (۱۴۰۵). بلاغت استعاره در گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران: از آرایه ادبی تا ابزار شناختی قدرت (۲۰۰۲-۲۰۲۶م.). علوم

سیاسی، ۲۹(۲)، ص ۱۷۱-۱۹۴. <https://doi.org/10.22081/psq.2026.75417.3170>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۲/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۸؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۱۰

© ۱۴۰۵ / نویسندگان دارندهٔ حق مؤلف مقالهٔ خود بدون محدودیت هستند. نوع مقاله: پژوهشی ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)



<https://psq.bou.ac.ir/>

مقدمه

استعاره از دیرباز تاکنون در شعر و ادبیات، آرایه‌ای بلاغی و هنری شمرده می‌شده است. از روزگار ارسطو تا میانه‌های قرن بیستم، تفکر نظری درباره ماهیت و نقش استعاره بیشتر بر این مبنا استوار بود که استعاره در اصل صنعتی بلاغی و تزیینی است؛ با این حال نظریه‌پردازان شناختی معاصر مانند لیکاف و جانسون^۱ این نقش صرفاً تزیینی را به حاشیه رانده‌اند و بر این باورند که استعاره ابزار شناختی قدرتمندی است که ایده‌هایی را بیان می‌کند که بدون ازدست‌دادن معنا، به زبان ساده تقلیل‌پذیر نیستند (براتی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۸). لیکاف در نظریه استعاره مفهومی خود نشان داده است که نظام مفهومی روزمره انسان که بر اساس آن می‌اندیشد و عمل می‌کند، ماهیتی اساساً استعاری دارد. صفوی نیز در تبیین مبانی معناشناسی شناختی با تأثیرپذیری از این دیدگاه، بر نقش استعاره در سازمان‌دهی نظام مفهومی انسان و تأثیر آن بر نحوه ادراک و تعامل ما با جهان تأکید کرده است (صفوی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۵). استعاره در گفتمان سیاسی، به‌ویژه در گفتمان آمریکایی علیه ایران، نه ابزار تزیینی، بلکه سلاحی شناختی است. سیاست‌مداران آمریکایی با انتخاب استعاره‌های خاص، نه تنها واقعیت سیاسی ایران را برای مخاطب آمریکایی به شکلی خاص «درک‌پذیر» می‌کنند، بلکه چارچوب ادراکی او را به‌گونه‌ای سازمان می‌دهند که اقدامات خصمانه علیه ایران را «طبیعی»، «ضروری» و «اخلاقی» نشان دهند. از این منظر، تحلیل استعاره‌های آمریکایی علیه ایران، نه یک تمرین ادبی، بلکه ضرورتی سیاسی-شناختی است. با وجود پژوهش‌های گسترده درباره استعاره در زبان‌شناسی شناختی، مطالعه نظام‌مند کاربرد استعاره‌های مفهومی در گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران، به‌ویژه در دوره‌های بحرانی مانند جنگ ۲۰۲۶ م. با رویکردی روشمند و مبتنی بر روش تحلیل استعاره انتقادی، همچنان در فضای پژوهشی ایران مغفول مانده است. مقاله حاضر می‌کوشد تا این خلأ را با تحلیل ده نمونه کلیدی از گفتمان روسای جمهور و مقامات آمریکایی علیه ایران پر کند و نشان دهد که چگونه استعاره‌ها به مثابه ابزارهایی شناختی و ایدئولوژیک در خدمت اهداف سیاسی قدرت قرار می‌گیرند. ضرورت پژوهش حاضر از آنجا بر می‌آید که در عصر کنونی، گفتمان سیاسی عرصه‌ای است که در آن مفاهیم انتزاعی سیاسی از طریق استعاره‌ها به مفاهیمی عینی و درک‌پذیر برای افکار عمومی تبدیل می‌شوند. سیاست‌مداران از استعاره‌ها به مثابه ابزاری راهبردی برای اقناع، مشروعیت‌بخشی، و جهت‌دهی به ادراک عمومی استفاده می‌کنند. به باور لیکاف «درک سیاست معاصر بدون شناخت نظام‌های استعاری که ذهنیت رای‌دهندگان را شکل می‌دهند، ممکن نیست» (لیکاف، ۲۰۰۸، ص. ۱۲۵)؛ بنابراین شناخت سازوکارهای استعاری در گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران برای درک عمیق‌تر از رابطه زبان و قدرت ضروری است.

1. Lakoff & Johnson.

۱. پیشینه و چارچوب نظری

در سال‌های اخیر، پژوهش‌های متعددی در ایران به کاربرد نظریه استعاره مفهومی در تحلیل گفتمان سیاسی پرداخته‌اند. غفوری صالح و کاظمی (۱۴۰۳) در پژوهش خود با عنوان «استعاره‌های مفهومی و کارکردهای آنها در گفتمان سیاسی دولت تدبیر و امید»، به تحلیل سخنرانی‌های روحانی، جهانگیری و ظریف پرداخته و نشان داده‌اند که استعاره‌های سیاسی در حوزه‌های مبدأ متفاوتی به کار رفته‌اند؛ همچنین پژوهشی در گفتمان رهبر انقلاب اسلامی نشان داده است که استعاره جهاد به عنوان استعاره‌ای کلان در زیرساخت اکثر مباحث سیاسی عمل می‌کند و ماهیت فرهنگی-دینی آن باعث ایجاد انسجام و انعطاف در کاربرد مفاهیم مختلف شده است (پورحسن، ۱۳۹۶)؛ با این حال هیچ پژوهشی به طور نظام‌مند به تحلیل استعاره‌های آمریکایی علیه ایران نپرداخته‌اند و این خلأ ضرورت پژوهش حاضر را دوچندان می‌کند. نظریه‌پردازی درباره استعاره، سابقه‌ای طولانی در تاریخ اندیشه دارد. در سنت کلاسیک، ارسطو در بوطیقا و فن خطابه، استعاره را نوعی «انتقال» نامی از چیزی به چیز دیگر بر اساس تشابه تعریف می‌کند. این دیدگاه ارسطویی که قرن‌ها بر نظریه‌های ادبی و بلاغی سایه افکنده بود، استعاره را بیشتر ابزاری تزئینی می‌دانست. در دوران معاصر، ماکس بلک با ارائه «نظریه تعاملی» انقلابی در این حوزه ایجاد کرد و نشان داد که استعاره صرفاً جایگزینی واژه‌ها نیست، بلکه «موضوع اصلی» و «موضوع فرعی» با یکدیگر تعامل کرده، شبکه‌ای از معانی جدید را پدید می‌آورند (براتی، ۱۳۹۵ ب). نقطه عطف اصلی در نظریه‌پردازی استعاره، اثر جرج لیکاف و مارک جانسون (۱۹۸۰) با عنوان *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم* است. آنها با معرفی «نظریه استعاره مفهومی» نشان دادند که استعاره نه یک صنعت زبانی، بلکه ویژگی بنیادین تفکر بشری است. از منظر آنها استعاره مفهومی عبارت است از درک یک حوزه تجربی (حوزه مقصد) بر حسب حوزه تجربی دیگر (حوزه مبدأ)؛ برای نمونه استعاره مفهومی «زمان = پول» باعث می‌شود که ما درباره زمان با مفاهیمی مانند «صرف کردن»، «هدردادن» و «صرفه جویی» بیندیشیم (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷، ص. ۲۱۱). لیکاف و جانسون استعاره‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنند: استعاره‌های ساختاری: که یک مفهوم را بر اساس مفهوم دیگر سازمان می‌دهند؛ مانند «بحث = جنگ»؛ استعاره‌های هستی‌شناختی که مفاهیم انتزاعی را چونان موجودیت‌های ملموس بازنمایی می‌کنند؛ مانند «تورم = یک موجود» و استعاره‌های جهت‌دار که بر اساس جهت‌های فضایی سازمان می‌یابند؛ مانند «شادی = بالا». در دستگاه فکری لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) در گفتمان آمریکایی علیه ایران، هر سه نوع استعاره به کار می‌رود: «محور شرارت» یک استعاره هستی‌شناختی است که ایران را یک «موجود شیطانی» بازنمایی می‌کند؛ «فشار حداکثری» استعاره ساختاری است که تحریم را بر اساس «فشار فیزیکی» سازمان می‌دهد و «سقوط» حکومت ایران استعاره‌ای جهت‌دار است که پایان حکومت را «سقوط از بالا به پایین» بازنمایی می‌کند.

در حوزه تحلیل گفتمان سیاسی، پژوهشگرانی همچون چیلتون^۱ (۲۰۰۴)، چارتریس-بلک^۲ (۲۰۰۴، ۲۰۰۵ م.) و موسلف^۳ (۲۰۰۴) نشان داده‌اند که استعاره‌ها چگونه در خدمت اهداف عقیدتی و سیاسی قرار می‌گیرند. چارتریس-بلک با رویکرد «تحلیل استعاره انتقادی»^۴ نشان می‌دهد که انتخاب استعاره‌ها در گفتمان سیاسی، بازتاب باورها و ارزش‌های عقیدتی گوینده است. این چارچوب سه مرحله اصلی برای تحلیل استعاره در نظر می‌گیرد: ۱. شناسایی استعاره‌ها؛ ۲. تفسیر استعاره‌ها؛ ۳. تبیین استعاره‌ها با هدف آشکارسازی انگیزه‌های عقیدتی و کارکردهای اقناعی آنها در بافت اجتماعی. چارتریس-بلک (۲۰۰۴) بر این باور است که استعاره‌ها در گفتمان سیاسی سه کارکرد اصلی دارند: کارکرد اقناعی (متقاعدکردن مخاطب به پذیرش یک دیدگاه)؛ کارکرد مشروعیت‌بخشی (موجه جلوه‌دادن اقدامات سیاسی) و کارکرد عقیدتی (بازتولید و تثبیت روابط قدرت). در گفتمان آمریکایی علیه ایران، هر سه کارکرد به طور هم‌زمان فعال می‌شوند: استعاره «محور شرارت» هم‌زمان مخاطب را به پذیرش تهدیدبودن ایران متقاعد می‌کند، اقدام نظامی را مشروع می‌سازد و روابط قدرت آمریکا-ایران را به مثابه تقابل «خیر و شر» بازتولید می‌کند. چارچوب نظری این پژوهش از تلفیق دو رویکرد بهره می‌برد:

۱. نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون که چارچوب اصلی برای شناسایی نگاه‌های نظام‌مند میان حوزه‌های مبدأ و مقصد است؛
۲. روش تحلیل استعاره انتقادی چارتریس-بلک که ابزاری نظام‌مند برای شناسایی، تفسیر و تبیین استعاره‌های عقیدتی ارائه می‌دهد.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از روش تحلیل استعاره انتقادی چارتریس-بلک (۲۰۰۴ م.) انجام شده است. این روش به‌ویژه برای آشکارسازی ایدئولوژی‌های پنهان در گفتمان سیاسی طراحی شده است و با سه مرحله شناسایی، تفسیر و تبیین، امکان بررسی نظام‌مند استعاره‌ها را فراهم می‌آورد. انتخاب این روش از آن روست که می‌تواند پیوند میان ساختارهای زبانی و سازوکارهای قدرت را آشکار سازد و نشان دهد چگونه کاربرد استعاره‌ها در گفتمان سیاسی، بازتاب‌دهنده منافع و ایدئولوژی‌های خاصی است. جامعه پژوهش شامل سخنرانی‌های رسمی رئیس‌ان جمهوری آمریکا و مقامات ارشد این کشور (وزیر دفاع، وزیر خارجه، مشاور امنیت ملی) علیه ایران از ۲۰۰۲ تا ۲۰۲۶ م. است. نمونه‌های تحلیل‌شده به صورت هدفمند و بر اساس سه معیار انتخاب شده‌اند: ۱. برجستگی و

1. Chilton.
2. Charteris-Black.
3. Musolff.
4. CMA.

تأثیرگذاری سخنرانی در افکار عمومی؛ ۲. تنوع دوره‌های تاریخی و جریان‌های سیاسی؛ ۳. فراوانی کاربرد استعاره‌های مفهومی کلیدی علیه ایران. انتخاب هدفمند به پژوهشگر این امکان را می‌دهد که غنی‌ترین داده‌ها را برای پاسخ به پرسش پژوهش برگزیند. در جدول زیر نمونه‌های انتخاب‌شده آمده است:

جدول ۱- نمونه‌های پژوهش

ردیف	محل تحلیل در متن	استعاره کلیدی	بافت سیاسی	سال	گوینده
۱	نمونه ۱	محور شرارت	جنگ علیه ترور	۲۰۰۲	جورج دبلیو بوش
۲	نمونه ۲	محور شرارت ۲	عملیات «خشم حماسی»	فوریه ۲۰۲۶	دونالد ترامپ
۳	نمونه ۳	عصر حجر/ تمدن در حال مرگ	تشدید جنگ	آوریل ۲۰۲۶	دونالد ترامپ
۴	نمونه ۴	ترامپ‌استریت	تنش دریایی	مارس ۲۰۲۶	دونالد ترامپ
۵	نمونه ۵	فرقهٔ مرگ	عملیات نظامی	۲۰۲۶	پیت هگست
۶	نمونه ۶	جنگ ۲۵۰۰ ساله	سخنرانی آتن	۲۰۲۶	مارکو رویو
۷	نمونه ۷	جنگ = بازی کامپیوتری	جنگ رسانه‌ای	۲۰۲۶	کاخ سفید
۸	نمونه ۸	خفه کردن ایران	تهدید اقتصادی	۲۰۲۶	دونالد ترامپ
۹	نمونه ۹	فشار حداکثری	تحریم‌ها	۲۰۱۹	مایک پمپئو
۱۰	نمونه ۱۰	سقوط رژیم ایران	سقوط رژیم	۲۰۲۶	دونالد ترامپ

داده‌ها از طریق مراجعه به بایگانی‌های رسمی منابع خبری معتبر بین‌المللی گردآوری شده‌اند. برای سخنرانی‌ها از منابع خبری معتبر داخلی و بین‌المللی استفاده شده است. فرایند تحلیل داده‌ها در سه مرحله انجام شده است: ۱. شناسایی استعاره‌ها از طریق جستجوی ناسازگاری معنایی در سطح واژگانی و شناسایی عبارت‌هایی که در بافت غیرمتنی خود معنایی متفاوت دارند؛ ۲. تفسیر استعاره‌ها از طریق بررسی روابط بین حوزه‌های مبدأ و مقصد و شناسایی استعاره‌های مفهومی نظام‌مند؛ ۳. تبیین استعاره‌ها با هدف آشکارسازی انگیزه‌های عقیدتی و کارکردهای اقناعی آنها در بافت سیاسی-تاریخی. در مرحلهٔ تبیین، به‌ویژه به روابط قدرت و منافع سیاسی نهفته در انتخاب استعاره‌ها توجه شده است.

۳. تحلیل نمونه‌های عینی از گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران

۳-۱. بوش پسر (۲۰۰۲م): «محور شرارت»

جرج بوش پسر با عبارت «آنها محور شرارت را تشکیل می‌دهند» (بوش، ۲۰۰۲)،^۱ ایران را برای همیشه از دایرهٔ «دولت‌های قابل مذاکره» خارج کرد. پیش از آن، ایران یک «دشمن» بود؛ اما دشمنی که همچنان

1. <https://www.economist.com/leaders/2002/01/31/george-bush-and-the-axis-of-evil>

یک «دولت» با منافع قابل چانه‌زنی تلقی می‌شد. «محور شرارت» این وضعیت را دگرگون کرد: ایران دیگر یک «دولت رقیب» نبود، بلکه بخشی از «شرّ مطلق» بود. لیکاف (۲۰۰۳ م.) در تحلیل خود از این استعاره نشان می‌دهد که «شرّ مطلق» در گفتمان سیاسی آمریکایی قابلیت مذاکره ندارد؛ شرّ مطلق تنها می‌تواند نابود شود. این بدان معناست که «محور شرارت» نه صرفاً یک توصیف، بلکه یک حکم بود: ایران محکوم به نابودی است (لیکاف، ۲۰۰۳، ص. ۷۵). نگاه ایرانیان به آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر با دلسوزی و همدلی با قربانیان همراه شده بود و حتی ایران در افغانستان هم به آمریکا کمک کرده بود؛ اما قرارداد نام ایران در «محور شرارت» برای ایرانیان چیزی جز خنجری از پشت نبود؛ رفتاری که به منزله نادیده گرفتن یا زیر پا گذاشتن همکاری‌های پیشین ایران تلقی می‌شد. بسیاری در آمریکا تصویرسازی اهریمنی از ایران را بیش از هر چیز ناشی از محاسبات ژئوپلیتیک آمریکا، ناآگاهی و حتی نابخردی محض می‌دانستند. استعاره «محور شرارت» این فرصت تعامل را از میان برد و در نتیجه گفتگوی نوپای ایران و آمریکا در عمل به کلی متوقف شد. دو دهه بعد، ترامپ با احیای این استعاره در آستانه جنگ ۲۰۲۶ م. نشان داد که «محور شرارت» استعاره مقطعی نیست؛ بلکه چارچوب شناختی‌ای پایدار در گفتمان جمهوری خواهان است. این استعاره، در طول دو دهه، از یک ابزار بلاغی به یک «حافظه استعاری» تبدیل شد که هر بار با تکرار آن، ایران «دوباره» به مثابه «شرّ مطلق» بازتولید می‌شود. «محور شرارت» نه یک استعاره ساده، بلکه استعاره‌ای بنیان‌گذار است که زیرساخت تمام استعاره‌های بعدی علیه ایران است. اگر ایران «شرّ مطلق» باشد، پس هر اقدامی علیه آن، از تحریم تا بمباران، نه «انتخاب سیاسی»، بلکه «وظیفه‌ای اخلاقی» است. این استعاره، مرز میان «سیاست» و «اخلاق» را از میان می‌برد و جنگ را به یک «آیین پاک‌سازی» تبدیل می‌کند. در گفتمان آمریکایی، «محور شرارت» یک الگوی مادر است که تمام استعاره‌های دیگری مانند «عصر حجر»، «فرقه مرگ»، «سقوط» و ... از آن زاده می‌شوند.

۳-۲. ترامپ (فوریه ۲۰۲۶ م.): «عمل به شرارت» (ترامپ، ۲۰۲۶ الف)^۱

در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ م.، عملیات «خشم حماسی»^۲ علیه ایران آغاز شد. ترامپ در سخنرانی خود، ایران را دولتی خواند که «مصمم به عمل کردن به شرارت»^۳ است.

این جمله ترامپ نسخه عملیاتی «محور شرارت» بود. بوش در ۲۰۰۲ م. ایران را شرّ و «شیطانی» خوانده بود. ترامپ در ۲۰۲۶ م. همان استعاره را بهانه جنگ کرد. تفاوت در این بود که بوش از «محور شرارت» برای مشروعیت بخشی به جنگ علیه عراق استفاده کرد؛ ولی ترامپ همان استعاره را برای

1. <https://www.reuters.com/info-pages/transcript/111d36e0-149a-11f1-8320-17601e803bfc/>

2. Epic Fury Operation.

3. Practice evil.

مشروعیت بخشی به جنگ علیه ایران به کار برد. این بازچرخه استعاره، از عراق به ایران، نشان می دهد که چگونه یک استعاره واحد می تواند در طول دو دهه، دو جنگ متفاوت را توجیه کند و این قدرت استعاره در توجیه جنگ، تجاوز و جنایت است. «شرارت» در گفتمان آمریکایی، برچسبی قابل انتقال است: هر کشوری که علیه منافع آمریکا باشد و آمریکا بخواهد به آن کشور تجاوز کند، نخست «شرور» معرفی می شود، سپس «هدف» حمله قرار می گیرد.

۳-۳. ترامپ (آوریل ۲۰۲۶ م.): «عصر حجر»

ترامپ با گزاره «ما آنها را به عصر حجر بازخواهیم گرداند؛ به جایی که به آن تعلق دارند» (ترامپ، ۲۰۲۶ ب^۱)، از «محور شرارت» فراتر رفت. «محور شرارت» ایران را «شیطانی» می کرد، اما همچنان به عنوان یک «دولت شیطانی» به رسمیت می شناخت. «عصر حجر»^۲ ایران را از دایره «تمدن» خارج می کند و نابودی اش را به «پاک سازی» تبدیل می کند. ترامپ نه فقط از «بازگشت به عصر حجر» سخن گفت، بلکه در تروث سوشیال نوشت: «یک تمدن کامل امشب خواهد مرد و هرگز باز نخواهد گشت». این ترکیب، نابودی موجودیت تاریخی نه تنها یک «دولت»، بلکه یک «تمدن» را تصویر می کند. جانیای دیل، استاد امنیت جهانی دانشگاه آکسفورد، به الجزیره گفت که اگر این تهدید به معنای نابودی ساختارهای جامعه مدرن باشد، «این غیرقانونی خواهد بود؛ زیرا بر هدف قراردادن مستقیم اهداف غیرنظامی دلالت دارد»؛ اما استعاره «پیشاتمدن» پیشاپیش این غیرقانونی بودن را خنثی می کند. آنچه «عصر حجر» را به یک استعاره بی سابقه بدل می کند، ترکیب آن با استعاره «تمدن در حال مرگ» است. ترامپ نه تنها از «بازگشت به عصر حجر»، بلکه از «مرگ یک تمدن»، یعنی نابودی کامل یک موجودیت تاریخی سخن گفت.

۴-۳. ترامپ (مارس ۲۰۲۶ م.): «ترامپ استریت»

ترامپ در یک سخنرانی اقتصادی در میامی، تنگه هرمز را «ترامپ استریت» نامید: «آنها باید ترامپ استریت (تنگه ترامپ) را باز کنند. من منظورتان را می فهمم؛ منظورتان هرمز است» (ترامپ، ۲۰۲۶ ج). این استعاره مالکیت، یک مکان جغرافیایی بین المللی را به «ملک شخصی» یک فرد تبدیل می کند. در گفتمان «محور شرارت»، ایران «تهدیدی امنیتی» برای آمریکا بود. در گفتمان «ترامپ استریت»، ایران مانعی در برابر «معامله بزرگ» ترامپ است. ایران دیگر حتی «دشمن» نیست، بلکه «مزاحمی» است که باید از سر راه «معامله» برداشته شود. این تحول، تحقیرآمیزتر از شیطانی سازی

1. <https://www.aljazeera.com/news-analysis/2026/10/10/anachronism-rubios-civilisational-rhetoric-prompts-pushback-from-iran>

2. Stone Age.

است: شیطانی سازی دست کم ایران را به عنوان یک «حریف» به رسمیت می شناسد؛ «مزاحم تجاری» بودن، ایران را به یک «عدد» در معامله ای شخصی تقلیل می دهد؛ هرچند برای آمریکایی نشان می دهد که مزاحم آمریکایی ها و حتی همه دنیاست.

۳-۵. پیت هگست (۲۰۲۶م.): «فرقه مرگ»

وزیر دفاع آمریکا، پیت هگست، درباره ایران گفت: «با فرقه مرگی روبرو هستیم که به دنبال سلاح هسته ای است» (هگست، ۲۰۲۶).^۱ او با این عبارت، لایه ای جدید به غیرانسانی سازی ایران افزود: یک لایه آسیب شناسی. ایران نه «دولتی شیطانی» و نه یک «تمدن پیشاتمدن»، بلکه یک «فرقه» معرفی شد؛ یعنی گروهی غیرعقلانی که اعضایش «مرگ محور» هستند. پیوند این استعاره با مسئله هسته ای ایران، آن را خطرناک تر می کند. هگست گفت: «ما با فرقه مرگی روبرو هستیم که به دنبال سلاح هسته ای است». در این چارچوب، برنامه هسته ای ایران نه «برنامه ای دفاعی»، بلکه «آیین مرگ» خوانده و دیده شد. این استعاره، پیشاپیش هرگونه راه حل دیپلماتیک را بی معنا می کند؛ زیرا «فرقه» های مرگ آور را نمی توان با دیپلماسی «درمان» کرد، بلکه باید «نابود» شوند.

۳-۶. مارکو روبیو (۲۰۲۶م.): «جنگ ۲۵۰۰ ساله»

وزیر امور خارجه آمریکا در سخنرانی اخیر خود در نزدیکی آکروپلیس، محوطه تاریخی یونان باستان، درباره ایران چنین گفت: «آنچه امروز شاهد آن هستیم، صرفاً فصل جدیدی از نبردی است که ۲۵۰۰ سال پیش آغاز شد؛ نبرد آتن و پارس» (روبیو، ۲۰۲۶ م.). وی با این عبارت آشکار ساخت که جنگ آمریکا و غرب علیه ایران، نه بر سر برنامه هسته ای یا سیاست منطقه ای جمهوری اسلامی، بلکه از نگاه واشنگتن، نبردی تمدنی با سابقه ای حدود ۲۵۰۰ سال است. روبیو این جمله را در قلب تمدن غرب، آکروپولیس آتن بیان کرد. انتخاب مکان، بخشی از استعاره بود: روبیو در جایی سخن گفت که ۲۵۰۰ سال پیش، یونانیان در برابر پارسیان ایستادند. در این سخنرانی ایران «وارث پارس باستان» و آمریکا «وارث آتن» معرفی شد. روبیو در آنجا می گوید: «در سال ۴۸۰ پیش از میلاد، سپاهیان خشایارشا به این شهر رسیدند و زیارتگاه های آن را به آتش کشیدند». اگر ایران «همان پارس ۲۵۰۰ سال پیش» باشد و آمریکا «همان آتن»، پس مذاکره با ایران به معنای تسلیم در برابر «دشمن ازلی تمدن» است. این استعاره، جنگ را به یک «وظیفه تمدنی» ارتقا می دهد؛ وظیفه ای که ۲۵۰۰ سال است ادامه دارد و نمی توان آن را در یک «مذاکره چند ساعته» حل کرد. او ایالات متحده را میراث دار و ادامه دهنده یونان باستان معرفی می کند: «تاریخ آمریکا، تاریخ کشور من، مملو از رد پای دوران باستان است. میراث یونان به معنای

1. <https://www.aljazeera.com/news/2026/4/2/bomb-back-to-the-stone-age-us-history-of-threats-and-carpet-bombing>

واقعی کلمه در معماری حکومت ما حک شده است؛ در ستون‌های سربه‌فلک کشیده، گنبدها و بناهای یادبود سراسر پایتخت ما. شهری که قانون اساسی ما در آن متولد شد؛ یعنی فیلادلفیا، خود نامی یونانی دارد» (همان).

۳-۷. کاخ سفید (۲۰۲۶): «جنگ = بازی رایانه‌ای»

کاخ سفید در سال ۲۰۲۶م. کلیپ‌هایی منتشر کرد که در آن تصویرهای واقعی بمباران ایران با صحنه‌هایی از «Call of Duty»، «GTA» و انیمیشن‌هایی مانند «باب اسفنجی» ترکیب شده بود، همراه با موسیقی زمینه: «Macarena» (کاخ سفید، ۲۰۲۶).^۱ این استعاره بصری، مرز میان «واقعیت» و «بازی» را از میان می‌برد. در این کلیپ‌ها، هیچ تصویری از قربانیان ایرانی وجود ندارد؛ فقط انفجار، آتش و پیروزی. به باور دیوید گرینبرگ، استاد دانشگاه راتگرز، این راهبرد برای جلب نظر رأی‌دهندگان جوان مرد طراحی شده و «با تأکید بر ابعاد نمایشی و تماشایی جنگ و قدرت نظامی آمریکا، ممکن است دولت بتواند اشتیاق به اقدامات خود را برانگیزد». اگر جنگ «بازی» باشد، پس کشته‌شدگان «امتیاز» هستند، نه انسان. این استعاره، از کشتار انسان‌های واقعی، «محتوای سرگرمی» می‌سازد و مسئولیت اخلاقی جنگ را از میان می‌برد.

۳-۸. رویکرد (۲۰۲۶م.): «خفه کردن»

ترامپ و دیگران با گفتن عبارت «اقتصاد ایران را خفه خواهیم کرد» (ترامپ و دیگران، ۲۰۲۶)،^۲ استعاره بدن‌مندانه^۳ تحریم اقتصادی را به «عملی کشنده» تبدیل می‌کنند. در این استعاره، تحریم نه «ابزاری سیاسی»، بلکه «عملی فیزیکی» است که نفس ملت ایران را می‌بندد. استعاره، مرز میان «فشار» و «کشتن» را از میان می‌برد؛ زیرا «خفه کردن» نه «فشار»، بلکه «قتل» است. در گفتمان «خفه کردن»، عامل انسانی (ترامپ و سیاستمداران آمریکایی) از صحنه استعاره حذف می‌شود و تحریم «پدیده‌ای طبیعی» می‌شود؛ گویی اقتصاد ایران «خودبه‌خود» خفه می‌شود. این استعاره، فروپاشی اقتصادی ایران را «قانون طبیعت» می‌کند که هیچ‌کس مسئول آن نیست.

۳-۹. مایک پمپئو (۲۰۱۹م.): «فشار حداکثری»

مایک پمپئو، وزیر خارجه پیشین آمریکا، هفت سال پیش از جنگ ۲۰۲۶م. گفت: «ما فشار حداکثری را

1. <https://www.globaltimes.cn/page/202608/1368978.shtml>.

۲. به نقل از خبرگزاری تابناک: کد خبر: ۱۳۹۰۵۴۲، تاریخ انتشار: ۲۸ مرداد ۱۴۰۵-۱۶:۱۶. نک:

<https://www.mehrnnews.com/news/5043633/>

3. Embodied.

بر ایران اعمال خواهیم کرد» (پمپئو، ۲۰۱۹). استعاره «فشار حداکثری»^۱ استعاره‌ای مکانیکی- فیزیکی است که از تحریم «نیروی فیزیکی» می‌سازد. در این استعاره، ایران «جسمی» است که تحت «فشار حداکثری» یا می‌شکند یا تسلیم می‌شود. اگر «فشار حداکثری» (۲۰۱۹م.) یک «نیروی فیزیکی» بود که ایران را «تحت فشار» قرار می‌داد، «خفه‌کردن» (۲۰۲۶م.) یک «عمل کشنده» است که نفس ایران را می‌بندد. دگرگونی و پیش‌روی استعاره از «فشار» به «خفه‌کردن»، بیانگر رادیکالیزه‌شدن تدریجی گفتمان آمریکایی علیه ایران در طول هفت سال است.

۳-۱۰. ترامپ (۲۰۲۶م.): «سقوط»

استعاره جهت‌دار سقوط^۲ در عبارت «رژیم ایران در حال سقوط است» (ترامپ، ۲۰۲۶)،^۳ پایان حکومت جمهوری اسلامی ایران را «قانون طبیعی» نشان می‌دهد. در این استعاره، «بالا» = قدرت و «پایین» = شکست و نابودی معرفی می‌شود. حکومت ایران «در حال سقوط» است؛ همان‌گونه که هر جسمی در بالاترین نقطه، ناگزیر به پایین سقوط می‌کند. از «محور شرارت» که در سال ۲۰۰۲م. مطرح شد تا استعاره «سقوط» در سال ۲۰۲۶م.، یک خط سیر تکاملی دیده می‌شود: از «شیطانی‌سازی» به «غیرانسانی‌سازی»، به «بدن‌مندسازی»، به «طبیعی‌سازی»، به «جهت‌دارسازی». در هر مرحله، ایران از دایره «موجودات انسانی» دورتر و به «پدیده‌های طبیعی» نزدیک‌تر می‌شود. این استعاره، فروپاشی جمهوری اسلامی ایران را به «قانون جاذبه» تبدیل می‌کند که هیچ‌کس مسئول آن نیست. این خط سیر را می‌توان در قالب سه زنجیره تحلیلی بازخوانی کرد: زنجیره غیرانسانی‌سازی (از شیطانی‌سازی تا طبیعی‌سازی)، زنجیره بدن‌مندسازی (از مالکیت تا سقوط) و زنجیره حذف مسئولیت (از آسیب‌شناسی تا بازی‌سازی).

۴. بحث و تحلیل

تحلیل ده نمونه پیش‌گفته با استفاده از روش CMA (چارتریس- بلک، ۲۰۰۴م، صص. ۳۴-۳۹)، نه تنها الگوهای منظمی در کاربرد استعاره نشان می‌دهد، بلکه سه سازوکار تحلیلی متمایز را آشکار می‌کند که هرکدام به طور نظام‌مند مسئولیت انسانی خشونت را از دوش آمریکا بر می‌دارد. این سه سازوکار عبارت‌اند از: ۱. زنجیره غیرانسانی‌سازی؛ ۲. زنجیره بدن‌مندسازی؛ ۳. زنجیره حذف مسئولیت. جدول (۲) این سه زنجیره را به صورت فشرده نشان می‌دهد. در ادامه، هرکدام را به تفصیل تحلیل می‌کنیم.

1. Maximum pressure.

2. Fall.

3. <https://www.tabnak.ir/fa/news/1362855/>

جدول ۲- جمع‌بندی استعاره‌های مفهومی در گفتمان آمریکا علیه ایران

گوینده	سال	استعاره زبانی	استعاره مفهومی	حوزه مبدأ	کارکرد اصلی
بوش پسر	۲۰۰۲	محور شرارت	ایران = شیطان	مذهب/شر	۱ مشروعیت‌زدایی
ترامپ	فوریه ۲۰۲۶	عمل به شرارت	ایران = شیطان	مذهب/شر	۲ مشروعیت‌زدایی
ترامپ	آوریل ۲۰۲۶	عصر حجر، تمدن در حال مرگ	ایران = وحشی/درحال زوال	پیشاتمدن/مرگ	۳ غیرانسانی‌سازی
ترامپ	مارس ۲۰۲۶	ترامپ استریت	خلیج فارس = ملک شخصی	مالکیت/نام‌گذاری	۴ تصاحب نمادین
پیت هگست	۲۰۲۶	فرقه مرگ	ایران = فرقه مرگ‌محور	فرقه/مرگ	۵ شیطان‌سازی
مارکو روبیو	۲۰۲۶	جنگ ۲۵۰۰ ساله	ایران = پارس باستان	تاریخ باستان	۶ ازلی‌سازی
کاخ سفید	۲۰۲۶	جنگ = بازی رایانه‌ای	بمباران = سرگرمی	بازی/سرگرمی	۷ پنهان‌سازی خشونت
ترامپ	۲۰۲۶	خفه کردن	تحریم = خفه کردن	بدن/نفس	۸ خشونت‌آمیزی تحریم
مایک پمپئو	۲۰۱۹	فشار حداکثری	تحریم = فشار فیزیکی	مکانیک/فیزیک	۹ طبیعی‌سازی فروپاشی
ترامپ	۲۰۲۶	سقوط	حکومت ایران = در حال سقوط	جهت‌دار (بالا/پایین)	۱۰ طبیعی‌سازی پایان رژیم

۴-۱. سازوکار اول: زنجیره غیرانسانی‌سازی

این زنجیره از «شیطانی‌سازی» (بوش، ۲۰۰۲م.) آغاز می‌شود. با «کنش‌سازی» (ترامپ، فوریه ۲۰۲۶) ادامه می‌یابد و به «طبیعی‌سازی» (ترامپ، آوریل ۲۰۲۶) می‌رسد. در هر گام، ایران از دایره «انسانیت» دورتر می‌شود:

گام اول: شیطانی‌سازی (بوش، ۲۰۰۲م.): استعاره «محور شرارت» ایران را به عنوان یک «دولت شیطانی» به رسمیت می‌شناسد، اما آن را از دایره «خیر» خارج می‌کند. لیکاف (۲۰۰۳، ص. ۲) نشان می‌دهد که «شرّ مطلق» در گفتمان سیاسی آمریکایی قابلیت مذاکره ندارد. شرّ مطلق فقط می‌تواند نابود شود. اما نکته کلیدی که در تحلیل‌های پیشین مغفول مانده این است که استعاره «محور شرارت» همچنان ایران را به عنوان یک دولت به رسمیت می‌شناسد. این تفاوت، دست‌کم در سطح نظری، امکان تحلیل دیپلماتیک را باز می‌گذارد.

گام دوم: کنش‌سازی (ترامپ، فوریه ۲۰۲۶): «عمل به شرارت» استعاره بوش را از سطح «توصیف ماهیت» به سطح «توصیف کنش» منتقل می‌کند. این انتقال به‌ظاهر تشدید استعاره است، ولی در واقع

کارکردی متفاوت دارد: بوش از «شر» برای مشروعیت بخشی به جنگ علیه عراق استفاده کرد، اما ترامپ همان استعاره را برای مشروعیت بخشی به جنگ علیه ایران به کار برد. این «بازچرخه استعاره» نشان می دهد که «شرارت» در گفتمان آمریکایی یک برجسب قابل انتقال است: هر کشوری که آمریکا بخواهد به آن تجاوز کند، نخست «شورو» معرفی می شود و سپس «هدف» حمله قرار می گیرد (چارتیس - بلک، ۲۰۰۵، صص. ۱-۱۳).

گام سوم: طبیعی سازی (ترامپ، آوریل ۲۰۲۶): «عصر حجر» و «تمدن در حال مرگ» گام نهایی این زنجیره است. در اینجا ایران دیگر یک «دولت شیطانی» یا حتی یک «کنشگر شورو» نیست؛ بلکه یک پدیده پیشاتمدنی است که نابودی اش «پاک سازی» جهانی تلقی می شود. استعاره «عصر حجر» با حذف وجوه انسانی دشمن، خشونت علیه غیرنظامیان را توجیه و هرگونه همدردی با قربانیان را ناممکن می سازد. اما نکته تحلیلی مهم تر این است که «عصر حجر» ایران را از دایره تمدن خارج می کند و در نتیجه امکان مذاکره را به کلی از بین می برد؛ زیرا مذاکره مستلزم به رسمیت شناختن طرف مقابل به عنوان یک «هم تمدن» است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰، صص. ۴-۶).

پیوند تحلیلی: این سه گام یک زنجیره منطقی را تشکیل می دهند: «شیطانی سازی» ایران را از دایره «خیر» خارج می کند؛ «کنش سازی» آن را از دایره «صلح» خارج می کند و «طبیعی سازی» آن را از دایره «تمدن» خارج می سازد. در هر گام، دایره «ما» تنگ تر و دایره «آنها» دورتر می شود تا جایی که خشونت علیه آنها نه تنها «مجاز»، بلکه «ضروری» به نظر می رسد (چارتیس - بلک، ۲۰۰۴، ص. ۳۹).

۴-۲. سازوکار دوم: زنجیره بدن مندسازی

این زنجیره از استعاره «مالکیت» (ترامپ استریت، مارس ۲۰۲۶) آغاز می شود، با «فشار فیزیکی» (پمپو، ۲۰۱۹) و «خفه کردن» (ترامپ، ۲۰۲۶) ادامه می یابد و به استعاره «سقوط» (ترامپ، ۲۰۲۶) می رسد. در هر گام، ایران از یک «موجود سیاسی» به یک «جسم فیزیکی» تقلیل می یابد:

گام اول، مالکیت (ترامپ استریت، مارس ۲۰۲۶): نام گذاری تنگه هرمز به «ترامپ استریت» یک استعاره مالکیت است که یک مکان بین المللی را به «ملک شخصی» فردی تبدیل می کند. در این استعاره، ایران نه «دشمن»، بلکه «مزاحم» است؛ مزاحمی که باید از سر راه «معامله» برداشته شود. این تحول، تحقیر آمیز تر از شیطانی سازی است: شیطانی سازی دست کم ایران را به عنوان یک «حریف» به رسمیت می شناسد؛ «مزاحم تجاری» بودن، ایران را به یک «عدد» در معامله ای شخصی تقلیل می دهد (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰، صص. ۴-۶).

گام دوم، فشار فیزیکی (پمپو، ۲۰۱۹): عبارت «فشار حداکثری» استعاره ای مکانیکی - فیزیکی است که از تحریم، «نیروی فیزیکی» می سازد. در این استعاره، ایران «جسمی» است که زیر «فشار حداکثری»

یا می‌شکند و یا تسلیم می‌شود. نکتهٔ تحلیلی مهم این است که در این استعاره، عامل انسانی (پمپئو و سیاست‌مداران آمریکایی) از صحنه حذف می‌شود و تحریم به «پدیده‌ای طبیعی» تبدیل می‌شود؛ گویی اقتصاد ایران «خودبه‌خود» زیر فشار قرار می‌گیرد (لیکاف، ۲۰۰۸، ص. ۱۲۵).

گام سوم، خفه‌کردن (ترامپ، ۲۰۲۶م.): عبارت «اقتصاد ایران را خفه خواهیم کرد» گام نهایی این زنجیره است. در این استعاره، تحریم نه «ابزاری سیاسی»، بلکه «عملی فیزیکی» است که نفس ملت ایران را می‌بندد. استعاره، مرز میان «فشار» و «کشتن» را از میان می‌برد؛ زیرا «خفه‌کردن» نه «فشار»، بلکه «قتل» است. دگرگونی و پیش‌روی استعاره از «فشار» (۲۰۱۹م.) به «خفه‌کردن» (۲۰۲۶م.)، بیانگر ریشه‌دار شدن تدریجی گفتمان آمریکایی علیه ایران در طول هفت سال است (چارتریس - بلک، ۲۰۰۵، صص. ۱-۱۳).

گام چهارم، سقوط (ترامپ، ۲۰۲۶): استعاره جهت‌دار «سقوط» پایان حکومت جمهوری اسلامی ایران را «قانون طبیعی» نشان می‌دهد. در این استعاره، «بالا» = قدرت و «پایین» = شکست و نابودی است. حکومت ایران «در حال سقوط» است، همان‌گونه که هر جسمی در بالاترین نقطه، ناگزیر به پایین سقوط می‌کند. این استعاره، فروپاشی جمهوری اسلامی ایران را به «قانون جاذبه» تبدیل می‌کند که هیچ‌کس مسئول آن نیست (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰، صص. ۴-۶).

۴-۲-۱. پیوند تحلیلی

این چهار گام یک زنجیرهٔ منطقی را تشکیل می‌دهند: استعاره «مالکیت» ایران را به یک «شیء» تقلیل می‌دهد؛ «فشار فیزیکی» آن را به یک «جسم» تبدیل می‌کند؛ استعاره «خفه‌کردن» آن را به یک «جسم در حال مرگ» بدل می‌سازد و «سقوط» مرگ آن را به «قانون طبیعت» ارتقا می‌دهد. در هر گام، عامل انسانی خشونت بیشتر از صحنه حذف می‌شود تا جایی که خشونت نه یک «عمل»، بلکه یک «رخداد طبیعی» به نظر می‌رسد (چیلتون، ۲۰۰۴، صص. ۲۸-۳۱).

۴-۳. سازوکار سوم: زنجیرهٔ حذف مسئولیت

این زنجیره از «آسیب‌شناسی» (هگست، ۲۰۲۶م.) آغاز می‌شود، با «ازلی‌سازی» (رویو، ۲۰۲۶م.) ادامه می‌یابد و به «بازی‌سازی» (کاخ سفید، ۲۰۲۶م.) می‌رسد. در هر گام، مسئولیت اخلاقی جنگ از دوش آمریکا برداشته می‌شود:

گام اول، آسیب‌شناسی (هگست، ۲۰۲۶): «فرقهٔ مرگ» لایه‌ای جدید به غیرانسانی‌سازی ایران می‌افزاید: لایهٔ آسیب‌شناسی. ایران نه «دولتی شیطانی» و نه یک «تمدن پیشاتمدن»، بلکه یک «فرقه» است؛ یعنی گروهی غیرعقلانی که اعضایش «مرگ‌محور» هستند. پیوند این استعاره با مسئلهٔ هسته‌ای ایران، آن را خطرناک‌تر می‌کند: برنامهٔ هسته‌ای ایران نه «برنامه‌ای دفاعی»، بلکه «آیین مرگ» خوانده می‌شود. این

استعاره، پیشاپیش هرگونه راه حل دیپلماتیک را بی معنا می کند؛ از آن رو که «فرقه» های مرگ آور را نمی توان با دیپلماسی «درمان» کرد، بلکه باید «نابود» شوند (چارتریس - بلک، ۲۰۰۵ م، صص. ۱-۱۳).

گام دوم، ازلی سازی (روییو، ۲۰۲۶ م): عبارت «جنگ ۲۵۰۰ ساله» جنگ آمریکا و غرب علیه ایران را به یک «نبرد تمدنی» با سابقه ای حدود ۲۵۰۰ سال ارتقا می دهد. روییو این جمله را در قلب تمدن غرب، آکروپولیس آتن بیان کرد. انتخاب مکان، بخشی از استعاره بود: ۲۵۰۰ سال پیش، یونانیان در برابر پارسیان ایستادند. در بیان روییو ایران «وارث پارس باستان» و آمریکا «وارث آتن» معرفی شد. این استعاره، جنگ را به یک «وظیفه تمدنی» ارتقا می دهد؛ وظیفه ای که ۲۵۰۰ سال است ادامه دارد و نمی توان آن را در یک «مذاکره چند ساعته» حل کرد. نکته تحلیلی مهم این است که «ازلی سازی» جنگ، مسئولیت تاریخی آمریکا را از میان می برد: اگر جنگ ۲۵۰۰ ساله است، پس هیچ کس، نه ترامپ، نه روییو مسئول آغاز آن نیست (لیکاف، ۲۰۰۳، ص. ۲).

گام سوم، بازی سازی (کاخ سفید، ۲۰۲۶): کلیپ های کاخ سفید که تصویرهای واقعی بمباران ایران را با صحنه هایی از GTA، Call of Duty و انیمیشن هایی مانند «باب اسفنجی» ترکیب می کند، مرز میان «واقعیت» و «بازی» را از میان می برد. در این کلیپ ها، هیچ تصویری از قربانیان ایرانی وجود ندارد. فقط انفجار، آتش و پیروزی. اگر جنگ «بازی» باشد، پس کشته شدگان «امتیاز» هستند، نه انسان. این استعاره، از کشتار انسان های واقعی «محتوای سرگرمی» می سازد و مسئولیت اخلاقی جنگ را از میان می برد (چارتریس - بلک، ۲۰۰۴، ص. ۳۹).

۵. پیوند تحلیلی

این سه گام یک زنجیره منطقی را تشکیل می دهند: «آسیب شناسی» ایران را از دایره «عقلانیت» خارج می کند؛ «ازلی سازی» جنگ را از دایره «تصمیم انسانی» خارج می کند و «بازی سازی» خشونت را از دایره «اخلاق» خارج می کند. در هر گام، مسئولیت اخلاقی بیشتر از دوش آمریکا برداشته می شود تا جایی که جنگ نه یک «جنایت»، بلکه یک «سرگرمی» یا «وظیفه تاریخی» به نظر می رسد (چیلتون، ۲۰۰۴، صص. ۲۸-۳۱).

۵-۱. پیوند میان سه زنجیره: سازوکار واحد

این سه زنجیره مستقل از یکدیگر نیستند؛ بلکه یک سازوکار واحد را تشکیل می دهند که در آن، هر زنجیره یک لایه از مسئولیت انسانی را حذف می کند:

زنجیره اول «انسانیت» دشمن را حذف می کند (ایران از «دولت» به «پدیده» تقلیل می یابد).
 زنجیره دوم «عامل انسانی» خشونت را حذف می کند (آمریکا از صحنه استعاره حذف می شود).
 زنجیره سوم «مسئولیت اخلاقی» جنگ را حذف می کند (جنگ به «سرگرمی» یا «وظیفه تاریخی»

تبدیل می‌شود).

نتیجه نهایی این سازوکار، تبدیل جنگ به یک «رخداد طبیعی» است که نه آغازگری دارد، نه مسئولی و نه قربانیانی که شایسته همدردی باشند. این همان چیزی است که چارتریس - بلک (۲۰۰۴م، ص. ۳۹) آن را «کارکرد پنهان‌ساز» استعاره می‌نامد: استعاره‌ها نه تنها «آشکار» می‌کنند، بلکه «پنهان» می‌سازند و آنچه پنهان می‌شود، مسئولیت انسانی خشونت است.

۵-۲. یافته‌های کمی

از مجموع ده نمونه تحلیل شده، توزیع حوزه‌های مبدأ به این شرح است: استعاره‌های مذهبی/شر (۲ نمونه، ۲۰٪)؛ بدن/نفس (۱ نمونه، ۱۰٪)؛ بازی/سرگرمی (۱ نمونه، ۱۰٪)؛ مالکیت/نام‌گذاری (۱ نمونه، ۱۰٪)؛ پیشاتمدن/مرگ (۱ نمونه، ۱۰٪)؛ فرقه/مرگ (۱ نمونه، ۱۰٪)؛ تاریخ باستان (۱ نمونه، ۱۰٪)؛ مکانیک/فیزیک (۱ نمونه، ۱۰٪)؛ جهت‌دار (۱ نمونه، ۱۰٪). این یافته‌ها با پژوهش‌های داخلی غفوری صالح و کاظمی (۱۴۰۳) هم‌خوانی دارد که نشان دادند استعاره‌های سفر بیشترین و پدیده‌های طبیعی کمترین میزان استفاده را در گفتمان سیاسی ایران داشته‌اند.

۵-۳. تحلیل تاریخی: تداوم دوگانه‌سازی خیر/شر

مقایسه استعاره‌های بوش و ترامپ نشان تداوم الگوی دوگانه‌سازی خیر/شر در گفتمان جمهوری خواهان است. بوش با استعاره «محور شرارت» به جنگ علیه ترور مشروعیت بخشید و ترامپ با احیای این استعاره و افزودن استعاره «عصر حجر» و «تمدن در حال مرگ»، به سطحی از غیرانسانی‌سازی دست یافت که حتی سناتورهای دموکرات آن را محکوم کردند. به باور لیکاف این الگوهای استعاره‌ای، نه تنها بازتاب‌دهنده باورهای سیاسی گویندگان هستند، بلکه خود به عنوان ابزارهایی برای شکل‌دهی به باورهای عمومی عمل می‌کنند و با تکرار در طول زمان، به بخشی از نظام مفهومی مخاطبان تبدیل می‌شوند (ص. ۲۰۸، ۱۲۵).

۵-۴. تحلیل تاریخی: تحول گفتمان از فشار به نابودی

مقایسه استعاره‌های پمپئو (۲۰۱۹م.) با استعاره‌های ترامپ که در جدول هم مشخص شده است، نشان تحولی مهم در گفتمان آمریکایی است: در دوره پمپئو، استعاره‌ها بیشتر بر «فشار» متمرکز بودند؛ یعنی ایران به عنوان یک «جسم» که می‌توان با «فشار حداکثری» آن را «تسلیم» کرد؛ اما در دوره ترامپ استعاره‌ها به «خفه کردن»، «عصر حجر» و «فرقه مرگ» ارتقا یافتند؛ یعنی ایران از یک «جسم قابل تسلیم» به یک «تهدید وجودی درمان‌ناپذیر» تبدیل شد. این تحول نشان ریشه‌دار شدن گفتمان آمریکایی علیه ایران است.

۶. تقابل با استعاره‌های آمریکایی علیه ایران

گفتمان اسلامی - ایرانی نیز در برابر این استعاره‌ها، استعاره‌های متقابلی را به کار گرفته است: عبارت «شیطان بزرگ» (خمینی، ۱۳۵۸، ج. ۱۰، ص. ۴۸۹) آمریکا را از جایگاه «طرف مذاکره» به «نیروی شیطانی» تنزل می‌دهد و «جنگ نرم» (خامنه‌ای، بی‌تا) تهاجم فرهنگی را در امتداد جنگ نظامی قرار می‌دهد و استعاره «پوشش توخالی» (قالیاف، ۱۴۰۴؛ خبرگزاری تابناک، کد خبر: ۱۳۶۲۸۵۵) حمایت آمریکا را به «پوشش توهمی» تبدیل می‌کند. این استعاره‌های متقابل نشان داد که نبرد استعاری میان دو گفتمان، یک طرفه نیست و گفتمان اسلامی - ایرانی نیز سلاح‌های بلاغی خود را در برابر استعاره‌های آمریکایی به کار می‌گیرد؛ با این حال تحلیل تفصیلی این استعاره‌های متقابل، به دلیل تمرکز این مقاله بر گفتمان آمریکایی، موضوع پژوهش‌های آینده است.

۷. کارکرد دوگانه آشکارسازی/پنهان‌سازی

تحلیل نمونه‌ها نشان داد که استعاره‌ها به طور هم‌زمان دو کارکرد متضاد دارند: از یک‌سو «آشکارسازی» (برجسته‌سازی جنبه‌هایی از واقعیت که به نفع گوینده است) و از سوی دیگر «پنهان‌سازی» (پوشاندن جنبه‌هایی که می‌توانند به مشروعیت اقدامات لطمه بزنند) (چارتریس - بلک، ۲۰۰۴، ص. ۳۹). استعاره «عصر حجر» خشونت علیه ایرانیان را پنهان و ایران را به عنوان تهدیدی غیرقابل مذاکره آشکار می‌کند. استعاره «جنگ = بازی رایانه‌ای» کشتار انسان‌های واقعی را پنهان و «پیروزی نظامی» را «امتیاز بازی» می‌خواند. در مقابل، استعاره «جنگ نرم» تهدید فرهنگی را آشکار و خشونت نظامی را پنهان می‌سازد. این کارکرد دوگانه، سازوکار اصلی استعاره در خدمت قدرت است: استعاره هم‌زمان «واقعیت» را می‌سازد و «مسئولیت» را پنهان می‌کند (لیکاف، ۲۰۰۸، ص. ۱۲۵).

۸. اهداف راهبردی آمریکا

در نهایت این سه زنجیره در خدمت سه هدف راهبردی آمریکا قرار می‌گیرند:

۱. تثبیت ایران به عنوان «تهدید وجودی» برای توجیه حضور نظامی در منطقه (لیکاف، ۲۰۰۳، ص. ۲).
 ۲. مشروعیت‌بخشی به فشار حداکثری و اقدام نظامی بدون هزینه سیاسی (چارتریس - بلک، ۲۰۰۵، صص. ۱-۱۳).
 ۳. بازتولید هژمونی آمریکا در نظم منطقه‌ای از طریق حذف ایران از معادلات قدرت (چیلتون، ۲۰۰۴، صص. ۲۸-۳۱).
- این اهداف نه «پس از» استعاره‌ها شکل می‌گیرند و نه «مستقل» از آنها؛ بلکه در دل استعاره‌ها ساخته می‌شوند؛ به بیان دیگر استعاره‌ها ابزار «بیان» اهداف نیستند؛ ابزار «ساخت» اهداف‌اند (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰، صص. ۴-۶).

۹. نتیجه گیری

این مقاله با هدف پاسخ به این پرسش شکل گرفت که استعاره‌های مفهومی در گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران در جنگ ۲۰۲۶م. چگونه به عنوان ابزارهایی برای مشروعیت بخشی به اقدامات نظامی و شکل دهی به ادراک عمومی عمل می کنند. برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر با تلفیق نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (۱۹۸۰م.) و روش تحلیل استعاره انتقادی چارتریس- بلک (۲۰۰۴م.)، به تحلیل ده نمونه کلیدی از گفتمان رئیس‌ان جمهور و مقامات ارشد آمریکایی، از جورج دبلیو بوش تا دونالد ترامپ پرداخت. تحلیل داده‌ها نشان داد که استعاره‌های آمریکایی علیه ایران، نه ابزارهایی تزیینی، بلکه سازوکارهایی شناختی- عقیدتی هستند که سه کارکرد اصلی را ایفا می کنند: اقناع افکار عمومی به پذیرش تهدید ایران، مشروعیت بخشی به اقدامات نظامی و اقتصادی و بازتولید روابط قدرت به عنوان تقابل «خیر و شر».

یافته‌های تفصیلی پژوهش به شرح زیر است:

۱. گفتمان آمریکایی از پنج راهبرد استعاری اصلی علیه ایران بهره می گیرد:

دوگانه سازی اخلاقی (ایران = شرّ مطلق): از «محور شرارت» بوش تا «عمل به شرارت» ترامپ و «فرقه مرگ» هگست. این استعاره ایران را از دایره «طرف مذاکره» خارج می کند؛ زیرا «شرّ مطلق» فقط می تواند نابود شود، نه اصلاح.

سلسله مراتب تمدنی (ایران = پیشاتمدن/وحشی): «عصر حجر» و «تمدن در حال مرگ» ترامپ. این استعاره ایران را از دایره «تمدن» خارج می کند و نابودی اش را «پاک سازی» جهانی تلقی می کند.

مالکیت/نام گذاری (ایران = موضوع تصرف): «ترامپ استریت». این استعاره یک مکان بین المللی را به «ملک شخصی» یک فرد تبدیل می کند.

بازی سازی (جنگ = سرگرمی/نمایش): کلیپ های کاخ سفید با ترکیب بمباران واقعی و بازی های رایانه ای. این استعاره مرز میان «واقعیت» و «بازی» را از میان می برد و هزینه انسانی جنگ را پنهان می سازد.

بدن مند سازی خشونت (تحریم = عمل فیزیکی): «خفه کردن» (ترامپ)، «فشار حداکثری» (پمپئو)، «سقوط» (ترامپ). این استعاره ها تحریم و اقدام نظامی را به عنوان اعمال فیزیکی بر «بدن» ملت ایران بازنمایی می کنند و مسئولیت انسانی را از اقدامات آمریکا سلب می کنند.

۲. استعاره های پیشاتمدن/مرگ به سطحی از غیرانسانی سازی دست یافتند که در گفتمان جنگ های قبلی سابقه نداشت. استعاره «عصر حجر» (ترامپ، ۲۰۲۶م.) با حذف وجوه انسانی دشمن، خشونت علیه غیرنظامیان را توجیه و هرگونه همدردی با قربانیان را ناممکن می سازد. آنچه استعاره «عصر حجر» را از استعاره های پیشین متمایز می کند، شدت و صراحت غیرانسانی سازی است؛ درحالی که استعاره

«محور شرارت» ایران را به عنوان یک «دولت شیطانی» به رسمیت می‌شناخت، استعاره «عصر حجر» ایران را از دایره «تمدن» خارج می‌کند و نابودی‌اش را به «پاک‌سازی» جهانی تبدیل می‌نماید.

۳. استعاره‌های بدن‌مندانه یک رده تحلیلی جدید در گفتمان آمریکایی علیه ایران تشکیل می‌دهند. استعاره‌های «خفه‌کردن»، «فشار حداکثری» و «سقوط» در این پژوهش با عنوان «بدن‌مندسازی خشونت» دسته‌بندی شدند. در این استعاره‌ها، تحریم و اقدام نظامی به عنوان اعمال فیزیکی بر «بدن» ملت ایران بازنمایی می‌شوند و عامل انسانی (آمریکا) از صحنه استعاره حذف می‌شود و اقداماتش به «قوانین طبیعت» ارتقا می‌یابد.

۴. استعاره‌ها کارکرد دوگانه پنهان‌سازی/آشکارسازی دارند. استعاره‌ها به طور هم‌زمان دو کارکرد متضاد دارند: «آشکارسازی» (برجسته‌سازی جنبه‌هایی از واقعیت که به نفع گوینده است) و «پنهان‌سازی» (پوشاندن جنبه‌هایی که می‌توانند به مشروعیت اقدامات لطمه بزنند). استعاره «عصر حجر» خشونت علیه غیرنظامیان را پنهان و ایران را به عنوان تهدیدی غیرقابل مذاکره آشکار می‌کند. استعاره «جنگ = بازی رایانه‌ای» کشتار انسان‌های واقعی را پنهان و «پیروزی نظامی» را به عنوان «امتیاز بازی» آشکار می‌کند.

۵. استعاره‌های آمریکایی علیه ایران در خلأ عمل نمی‌کنند. گفتمان اسلامی-ایرانی نیز از استعاره‌های فرهنگی-دینی مانند «شیطان بزرگ» و «جنگ نرم» بهره گرفته است که نشان طرفیت این گفتمان برای مقاومت در برابر سلاح‌های بلاغی آمریکاست؛ با این حال تحلیل تفصیلی این استعاره‌های متقابل، به دلیل تمرکز این مقاله بر گفتمان آمریکایی، موضوع پژوهش‌های آینده است.

۶. استعاره‌ها در خدمت قدرت: یافته‌های نهایی نشان داد که استعاره‌های آمریکایی علیه ایران در خدمت سه کارکرد قدرت عمل می‌کنند: کارکرد اقناعی (متقاعدکردن مخاطب به پذیرش تهدید ایران)، کارکرد مشروعیت‌بخشی (موجه جلوه‌دادن اقدامات نظامی و اقتصادی) و کارکرد عقیدتی (بازتولید روابط قدرت آمریکا-ایران به عنوان تقابل «خیر و شر»).

در یک جمع‌بندی نهایی، این استعاره‌ها در خدمت سه هدف راهبردی مشخص آمریکا قرار دارند: تثبیت ایران به عنوان تهدید وجودی برای توجیه حضور نظامی در منطقه، مشروعیت‌بخشی به فشار حداکثری و اقدام نظامی بدون هزینه سیاسی و بازتولید هژمونی آمریکا در نظم منطقه‌ای از طریق حذف ایران از معادلات قدرت.

نتایج این مقاله نشان داد که استعاره‌ها در گفتمان سیاسی آمریکا علیه ایران، فراتر از آرایه‌های ادبی، سازوکارهایی شناختی و عقیدتی برای بازنمایی، بازآفرینی و تثبیت واقعیت‌های سیاسی در جهت منافع قدرت هستند. شناخت سازوکار این استعاره‌ها، برای درک عمیق‌تر از رابطه زبان و قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل ضروری است. دشمنی آمریکا و ایران فقط حاصل رقابت راهبردی، برنامه هسته‌ای یا

اختلاف‌های منطقه‌ای نیست؛ زبان و استعاره‌هایی که دو طرف برای توصیف یکدیگر به کار برده‌اند، در شکل‌گیری و تشدید این دشمنی نقش داشته‌اند. در گفتمان آمریکایی، تصویر ایران نخست با تعبیرهایی مثل «ملایان دیوانه» ساخته شد؛ برچسبی که رهبران ایران را نه صرفاً مخالف آمریکا، بلکه غیرعقلانی و پیش‌بینی‌ناپذیر نشان می‌داد. سپس تعبیر «کشور یاغی» رواج یافت که هنوز رفتار ایران را هدف می‌گرفت و دست‌کم در ظاهر، امکان تغییر آن رفتار را باقی می‌گذاشت. اما در سال ۲۰۰۲ م. جورج بوش با قراردادن ایران در «محور شرارت» از نقد رفتار به داوری درباره ماهیت اخلاقی ایران رفت: ایران دیگر تنها بازیگری مسئله‌ساز نبود، بلکه بخشی از نیرویی ذاتاً شرور تصویر می‌شد. این زبان در سال ۲۰۲۶ م. تندتر هم شد. دونالد ترامپ رهبران ایران را «شرورترین افراد تاریخ» خواند و بنیامین نتانیاهو با تشبیه آنان به هامان، شخصیت پلید کتاب استر، درگیری را در قالب نبردی اخلاقی و تاریخی بازنمایی کرد. در ایران نیز کاربرد استعاره «شیطان بزرگ» صرفاً یک دشنام سیاسی نبود، بلکه استعاره‌ای دینی بود که آمریکا را در جایگاه شرّ مطلق قرار می‌داد؛ بنابراین در گفتمان سیاستمداران آمریکایی، وقتی دشمن ذاتاً پلید و اصلاح‌ناپذیر معرفی شود، مذاکره و سازش نه راه‌حل اختلاف، بلکه ساده‌لوحی یا خیانت به نظر می‌رسد. این امر فضای مصالحه را تنگ‌تر و مسیر درگیری و تجاوز آمریکا را هموارتر می‌کند.

پیشنهادهایی برای پژوهش‌های آینده:

الف) به تحلیل تطبیقی استعاره‌های مفهومی در گفتمان سیاسی ایران و آمریکا با رویکرد CMA

بپردازند؛

ب) نقش استعاره‌های تصویری (میم‌ها، اینفوگرافیک‌ها) را در شکل‌دهی به افکار عمومی در عصر

رسانه‌های اجتماعی بررسی کنند؛

ج) تأثیر استعاره‌های به‌کاررفته در بحران‌های سیاسی را بر تغییر نگرش عمومی با روش‌های تجربی

بسنجند.

منابع

- براتی، م. (۱۳۹۵ الف). بررسی استعاره تعاملی ماکس بلک. حکمت و فلسفه، ۱۲(۴)، صص. ۲۳-۴۴.
- براتی، م. (۱۳۹۵ ب). مفهوم‌شناسی تطبیقی استعاره در غرب و بلاغت اسلامی. جستارهای ادبی، شماره ۱۹۲، صص. ۱۰۸-۱۲۸.
- پورحسن، ن. (۱۳۹۶). استعاره جهاد و پایداری در گفتمان و ایدئولوژی سیاسی رهبر: رویکرد شناختی. پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، ۸(۱۵)، صص. ۵۵-۷۰.
- خامنه‌ای، س.ع. (بی‌تا). مجموعه بیانات پیرامون جنگ نرم. قابل دسترس در:
<https://farsi.khamenei.ir/tag-content?id=1016>
- خمینی، س.ر.ا. (۱۳۵۸). صحیفه امام. (ج. ۱۰). قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- صفوی، ک. (۱۳۸۹). درآمدی بر معناشناسی. تهران: سوره مهر.
- غفوری صالح، گ.؛ کاظمی، ف. (۱۴۰۳). استعاره‌های مفهومی و کارکردهای آنها در گفتمان سیاسی دولت تدبیر و امید. زبان‌شناسی و گفتمان، شماره ۱، صص. ۱-۲۶.
- قالیباف، م.ب. (۱۴۰۴). پیام قالیباف به متحدان آمریکا، خبرگزاری تابناک، کد خبر: ۱۳۶۲۸۵۵. بازیابی از:
<https://www.tabnak.ir/fa/news/1362855/>
- لیکاف، ج.؛ جانسون، م. (۱۳۹۷). استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم. میرزاییگی، ع. (مترجم). تهران: آگه.

References

- Barati, M. (2016a). Examining Max Black's interaction theory of metaphor. *Hekmat va Falsafeh*, 12(4), pp. 23–44. [In Persian]
- Barati, M. (2016b). A comparative conceptual analysis of metaphor in the West and Islamic rhetoric. *Jostarha-ye Adabi*, No. 192, pp. 108–128. [In Persian]
- Charteris-Black, J. (2004). *Corpus approaches to critical metaphor analysis*. Palgrave Macmillan.
- Charteris-Black, J. (2005). *Politicians and rhetoric: The persuasive power of metaphor*. Palgrave Macmillan.
- Chilton, P. (2004). *Analysing political discourse: Theory and practice*. Routledge.
- Ghafouri Saleh, G., & Kazemi, F. (2024). Conceptual metaphors and their functions in the political discourse of the Government of Prudence and Hope. *Zabānshenāsi va Gofte mān*, No. 1, pp. 1–26. [In Persian]
- Ghalibaf, M. B. (2025). *Qalibaf's message to America's allies*. Tabnak News Agency, News ID 1362855. URL= <https://www.tabnak.ir/fa/news/1362855/> [In Persian]
- Khamenei, S. A. (n.d.). *Collection of Statements on Soft War*. Available at:
<https://farsi.khamenei.ir/tag-content?id=1016> [In Persian]
- Khomeini, S. R. A. (1979). *Ṣaḥīfā-ye Emām* (Vol. 10). Qom: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works. [In Persian]

- Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphors we live by*. University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (2003). Metaphor and war, again. *AlterNet*. URL=
https://www.alternet.org/2003/03/metaphor_and_war_again
- Lakoff, G. (2008). *The political mind: Why you can't understand 21st century American politics with an 18th century brain*. Viking.
- Lakoff, G., & Johnson, M. (2018). *Metaphors We Live By*. Mirzabigi, A. (Trans.). Tehran: Agah. [In Persian]
- Musolff, A. (2004). Metaphor and political discourse. In A. Musolff & J. Zinken (eds.), *Metaphor and discourse* (pp. 1–14). Palgrave Macmillan.
- Pourhassan, N. (2017). The metaphor of jihad and resistance in the Leader's political discourse and ideology: A cognitive approach. *Quranic Linguistic Research*, 8(15), pp. 55–70. [In Persian]
- Safavi, K. (2010). *An Introduction to Semantics*. Tehran: Sooreh Mehr. [In Persian]